

سیر تکاملی اعمال ولایت فقها در تاریخ معاصر ایران

مهدی ابوطالبی*

تأیید: ۹۲/۱۱/۲۴

دریافت: ۹۲/۱۰/۵

چکیده

ولایت فقیه و نیابت عامه فقها و نیابت خاصه اصحاب، از عصر ائمه در کلام و سیره عملی آنها جریان داشته است. در عصر غیبت نیز در کتابهای مختلف فقهی بحث ولایت و نیابت عامه فقها مطرح شده است. سؤال اصلی این تحقیق آن است که تحقق عملی ولایت فقیه در عصر غیبت چگونه بوده است؟ آیا ولایت فقیه در مقام عمل، فقط در دوران جمهوری اسلامی اجرا شد یا سابقه تاریخی هم دارد؟ برای پاسخ به این سؤال به بررسی تاریخی این مسأله در دوران معاصر که دوران حاکمیت سلاطین شیعه بوده، پرداخته‌ایم و میزان حضور عینی و عملی فقها در حکومت و اعمال ولایت آنها را بررسی کرده‌ایم. فرضیه این تحقیق آن است که از زمان ظهور صفویه تا تأسیس نظام جمهوری اسلامی، به دلیل شکل‌گیری حکومت شیعه و رسمیت تشیع، فقهای شیعه بسیار بیشتر از گذشته - در حد مقدور - به اعمال ولایت پرداخته‌اند و مناصب حکومتی فقیه را بر عهده گرفته‌اند. هر چه از دوره صفویه به دوران جمهوری اسلامی نزدیک‌تر می‌شویم این قدر مقدور، افزایش یافته و مناصب بر عهده گرفته شده توسط فقها بیشتر شده تا اینکه در نظام جمهوری اسلامی به اوج خود رسیده و به‌طور رسمی، ساختار حکومت بر مبنای ولایت فقیه طراحی شده و مقام اول رسمی مملکت، شخص ولی فقیه قرار داده شده است.

واژگان کلیدی

ولایت فقیه، نیابت عامه، فقها، حکومت، علما، سلطان

* استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره): abotaleby@gmail.com

مقدمه

بحث ولایت فقیه و نیابت عامه فقها از گذشته در بابهای مختلف کتب فقهی و روایی شیعه، مطرح بوده است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با توجه به شبهاتی که در زمان تدوین قانون اساسی درباره پیشینه تاریخی بحث ولایت فقیه مطرح گردید، کتابهای متعددی درباره پیشینه نظری ولایت فقیه نوشته شد. همچنین کتابهای متعددی درباره اصل مفهوم ولایت فقیه و ادله آن منتشر شده است. اما در مجموعه تحقیقات انجام شده در بحث ولایت فقیه، کمتر آثاری دیده می شود که به پیشینه عملی ولایت فقیه و اعمال ولایت فقها پرداخته باشند. بر همین اساس، این سؤال مطرح می شود که آیا ولایت فقیه در زمان جمهوری اسلامی، عملی شد و تحقق یافت یا قبلاً هم تحقق عملی داشته است؟ در این مقاله به دنبال پاسخ به همین سؤال هستیم. برای پاسخ به این سؤال، نقش سیاسی - اجتماعی فقها در حکومت در دوران معاصر ایران؛ یعنی از زمان ظهور صفویه، مورد بررسی قرار گرفته است. علت انتخاب این مقطع هم این است که از زمان صفویه، شیعه به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام شد و سلاطین صفوی از علمای شیعه برای حضور در حکومت، دعوت به عمل آوردند؛ هرچند در دوره های قبلی نیز فقهای شیعه در حد ممکن به اعمال ولایت پرداخته اند؛ مثل مسؤولیت ها و مناصبی همچون امیرالحاج، نقابت، قضاوت و ... که علمایی مثل سید مرتضی در دوره خود عهده دار آن بودند. همچنین حضور علامه حلی در دربار «الجایتو» یا همان «سلطان محمد خدابنده» و ارتباط با وی و حضور خواجه نصیرالدین طوسی در دربار مغول و پذیرش وزارت در این دربار نمونه هایی از این دست هستند که البته به دلیل وجود حکومت های غیر شیعه و محدودیت های فراوان، بسیار محدود و معدود بوده است.

الف) اعمال ولایت فقها ذیل سلطنت صفویه

دولت صفوی بر اساس رابطه موجود در تصوف - بین مریدان و مرشد کامل - شکل گرفت که از آن به سیستم خلیفه گری، یاد می کنند. لذا دلیل اطاعت قزلباشها از شخص شاه اسماعیل به عنوان مؤسس دولت صفوی به جهت ریاست او بر خانقاه اردبیل بود، نه بر اساس

روابط قومی و قبیله‌ای و یا رابطه‌ای مبتنی بر دلایل فقهی؛ چون علمایی که در مراحل اولیه سلطنت شاه اسماعیل با او همکاری می‌کردند عمدتاً حکیم و فیلسوف بودند تا فقیه. اما از آنجا که تشیع به‌عنوان مذهب رسمی حکومت اعلام شده بود، بدیهی بود که مناصبی مثل صدارت و قضاوت که وظیفه آن رسیدگی به امور شرعی بود نمی‌توانست به یک حکیم یا صوفی سپرده شود؛ چرا که نیازمند فقاہت و آگاهی به شریعت بود. به همین جهت از اواخر دولت شاه اسماعیل، احساس شد که دولت برای اداره جامعه سیاسی ایران بر اساس فرهنگ تشیع، نیازمند حضور فقها در مناصب حکومتی است (جعفریان، ۱۳۸۷، ص ۳۷۵). با روی کار آمدن شاه طهماسب، حضور فقیهان شیعه در دربار صفوی، سرعت بیشتری به خود گرفت و در متون تاریخی نقل شده که شاه طهماسب، تنها مجتهد جبل‌عاملی را برای این مناصب می‌خواست (افندی اصفهانی، ۱۴۰۱ق، ج ۳، ص ۹۰). این احساس نیاز به فقه، موجب دعوت از فقهای شیعه، حتی از مناطق خارج از ایران مثل بحرین، عراق و لبنان و استفاده از آنها در مناصب حکومتی شد. از این دوره به بعد شاهد شکل‌گیری جدی جایگاه سیاسی - اجتماعی فقیهان در میان مردم و دولتمردان هستیم. علما و فقهایی که در ایران حضور پیدا کردند علاوه بر حضور خودشان در مناصب حکومتی و کمک به اجرای امور بر اساس احکام شرع مقدس، به ابتکاراتی در فقه پرداخته و به تربیت شاگردان و مجتهدانی پرداختند که مروج اندیشه‌های فقهی اساتید خود بودند و برخی از آنها در مناصب اداری - دینی مسؤولیت‌هایی بر عهده گرفتند. به‌عنوان نمونه می‌توان به محقق کرکی اشاره کرد که یکی از ابتکارات او در فقه، طرح مسائل حکومتی است که با نگاشتن رساله‌ای درباره نماز جمعه و نیز بحث خراج، مالیات و مباحثی دیگر، آن را دنبال کرده و به دلیل ایجاد فضا و زمینه لازم از طرف حکومت، به‌طور جدی راه را برای طرح مسائل حکومتی در فقه شیعه، باز نمود و شاگردانی مثل امیرمعزالدین اصفهانی و میراسدالله شوشتری را تربیت کرد که در دولت صفوی، منصب صدارت را برعهده گرفتند (جعفریان، ۱۳۸۷، ص ۱۰۵).

جایگاه سیاسی - اجتماعی علما در دوران صفویه، بر اساس همان ولایت فقها به‌معنای نیابت عام آنها از امام زمان (عج) بود. از این‌رو، در ابتدای شکل‌گیری دولت

صفوی، برای مشروعیت پذیرش مناصب حکومتی توسط علما، به همان بیان علمای شیعه مثل شیخ مفید، سیدمرتضی، ابوالصلاح حلبی و ... در دوره‌های قبل استدلال می‌شد که پذیرفتن امارت و منصب حکومتی در ظاهر از سلطان است، ولی در واقع پذیرفتن ولایت از طرف امام زمان (عج) و بر اساس نیابت از ایشان است: «... و إن كان فی الظاهر من قبل المتغلب، فهو نائب عن ولی الامر 7 فی الحکم و مأهول له لثبوت الأذن منه و آبائهم» (حلبی، ۱۳۶۲، ص ۴۲۳).

به تعبیر یکی از محققین، «نکته اصلی در این مسأله جدای از آنکه از نظر فقهی مشروعیت پذیرش ولایت حل شده است، ربطدادن آن به مشروعیت ولایتی و امامتی است» (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۱۷). لذا نوع استدلال فقهی علمای شیعه برای به‌دست‌گرفتن مناصب حکومتی، بر اساس نیابت از امام و ولایتی است که آنها به اذن امام دارند، حتی در دوره شاه‌طهماسب، مبنا و معیار مشارکت و حضور علما در دولت، بحث همکاری با سلطان عادل یا جائز و اعطای ظاهری منصب و امارت توسط سلطان نبود، بلکه معیار این بود که حکومت متعلق به فقیه بوده و فقیه جامع‌الشرائط یا به تعبیر آن روز مجتهدالزمانی در عصر غیبت تمام اختیارات امام معصوم را دارد (جعفریان، ۱۳۸۷، ص ۳۷۶-۳۷۵). محقق کرکی در رساله نماز جمعه خود می‌نویسد:

اصحاب ما بر این امر متفقند که فقیه عادل جامع شرایط فتوا که از وی با تعبیر مجتهد در احکام شرعی یاد می‌شود، نایب ائمه هدی [علیهم السلام] در عصر غیبت است، در تمام آنچه که نیابت‌بردار است؛ تنها برخی از اصحاب، مسأله قتل و حدود را استثناء می‌کنند (نجفی، ۱۳۶۰، ج ۲۱، ص ۳۹۶).

شاه‌طهماسب در حکمی که برای محقق کرکی صادر کرد، ضمن اشاره به محتوای روایت مقبوله عمر بن حنظله می‌نویسد:

لا یح و واضح است که مخالفت حکم مجتهدین که حافظان شرع سید المرسلینند با شرک در یک درجه است؛ پس هر که مخالفت با حکم خاتم‌المجتهدین، وارث علوم سید المرسلین، نایب‌الائمه المعصومین... کند و در مقام متابعت نباشد، بی‌شائبه ملعون و مطرود در این آستان ملک آشیان

است و به سیاست عظیمه و تأدیبات بلیغه، مؤاخذه خواهد شد (جعفریان، ۱۳۸۷، ص ۹۹ - ۹۸).

بعدها شاه اسماعیل دوم نیز هنگام رسیدن به سلطنت به فرزند محقق کرکی گفت: این سلطنت، حقیقتاً تعلق به حضرت امام صاحب الزمان 7 می‌دارد و شما نایب‌مناب آن حضرت و از جانب او مأذونید به رواج احکام اسلام و شریعت؛ قالیچه مرا شما بیندازید، مرا شما بر این مسند بنشانید تا من به رأی و اراده شما بر سریر حکومت و فرماندهی نشسته باشم (همان، ص ۱۲۲).

در عموم دوره‌ها حداقل ظاهر مسأله به این شکل بود که سلاطین، حکم شیخ الاسلامی و صدارت علما را صادر می‌کردند و علما حکم منصب خود را به ظاهر از آنها می‌گرفتند. لذا به نوعی اعمال ولایت فقها ذیل سلطنت بود؛ هرچند دست روحانیون از جهات زیادی برای اعمال احکام دینی، باز بوده است (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۲۳). البته در این دوره، فقهای هم بودند که از پذیرش مناصب حکومتی و ارتباط با دربار صفوی پرهیز داشتند؛ افرادی چون شیخ ابراهیم قطیفی و مقدس اردبیلی، نمونه‌هایی از این دست فقها هستند. شیخ ابراهیم قطیفی از چند جهت با پذیرش این مناصب، مخالف بود. یکی از مناصب آن دوره امامت جمعه بود که وی نماز جمعه در عصر غیبت را حرام می‌دانست، لذا طبیعتاً پذیرش این منصب برای او سالبه به انتفاء موضوع بود. وی همچنین با استناد به برخی روایات، ارتباط با سلاطین صفویه و با گرفتن هدایا و جوایز آنها و خراجهایی که آنها از مردم می‌گرفتند از آن جهت که آنها را مصداق سلطان جائر می‌دانست، مخالف بود. وی استناد علمایی مثل محقق کرکی برای ارتباط با سلاطین جور به سیره علمای سلف همچون سیدمرتضی، خواجه نصیر و ... و برخی از نمونه‌های سیره معصومین، مثل ارتباط امام حسن 7 با معاویه را مورد نقد قرار می‌داد. همانگونه که مقدس اردبیلی نیز همین مشی فاضل قطیفی را دنبال کرده است. وی در اینکه به غیر از سرزمین‌های فتح‌شده توسط پیامبر اسلام 9 سرزمین‌های دیگری هم مصداق سرزمین‌های مفتوحة عنوة باشند، تردید دارد. وی از همنشینی با دولت صفوی پرهیز داشت؛ هرچند انتقادات جدی از وی نسبت به صفوی‌ها ذکر نشده است (همان، ص ۱۸۱-۱۷۱). البته

اعتقاد او به پرهیز از ارتباط با سلاطین، ربطی به اعتقاد او به نیابت عامه فقها از ائمه ندارد؛ زیرا وی بر این مسأله تصریح دارد که:

«و من کونه حکماً فهم کونه نائباً مناب الامام 7 فی جمیع الامور» (محقق اردبیلی، ج ۱۲، ص ۱۱)؛ از آنجا که امام 7 فقیه را حکم قرار داده است، معلوم می‌شود که او در تمامی امور نایب امام 7 است.

در مجموع در این دوره، علما در قالب مناصبی چون صدر، شیخ الاسلام، قاضی، امام جمعه، ملاباشی، وکیل حلالیات، قاضی عسکر و ... به همان مناصب فقیه به‌عنوان نایب الامام 7 اشتغال داشتند و در قالب حل اختلافات مردم، اجرای حدود شرعی، تولی اوقاف، اداره امور حسبیه و ... اعمال ولایت می‌کردند.

گزارشهای جالبی از جهانگردان خارجی در مورد جایگاه این مناصب وجود دارد. «شاردن»؛ جهانگرد فرانسوی در ارتباط با جایگاه صدر می‌نویسد: «در نظر ایرانیان بیشتر از آنچه مفتی در عثمانی، اختیار و قدرت دارد، صدر توانمند و مقتدر است و وی را پادشاه و حاکم امور مذهبی و حقوقی، شیخ و قبله‌گاه واقعی، قائم‌مقام پیغمبر و نایب امامان ... می‌دانند» (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۳۳۵).

«کمپفر»؛ یکی دیگر از ناظران خارجی در دوره صفویه در این باره می‌نویسد:

صدر که مهم‌ترین مرجع برای تفسیر فقه شیعی است، در رأس روحانیون ایران قرار دارد. وی نزد ایرانیان همان مقامی را دارد که مفتی اعظم نزد ترکها دارد؛ منتهی گذشته از این، وی دارای مقام عالی دولتی نیز هست... مردم کوچه و خیابان به وی نواب می‌گویند و این چیزی است تقریباً به‌معنای نایب شاه؛ نایب واقعی شاه؛ یعنی وزیر اعظم هم به این لقب اعتراضی ندارد. به همین طریق هم وزیر اعظم به علت مقام روحانی که صدر دارد به جای والای او در میهمانی‌های شاه، رشک نمی‌برد (کمپفر، ۱۳۶۰، ص ۱۲۱).

«سانسون»؛ از مبلغین مسیحی که در زمان شاه سلیمان به ایران آمده است با ذکر این

نکته که علمای دین در ایران بالاترین مقامها را دارند، می‌نویسد:

بزرگ‌ترین شخصیت روحانی ایران، پیشوای مذهبی عموم، صدر خاصه نام دارد. او رئیس روحانی تمام کشور شاهنشاهی است. وی فقط به راهنمایی امور دینی شاه می‌پردازد و کارهای مذهبی دربار و شهر اصفهان را طبق دستورات و موازین قرآن اداره می‌کند... صدر خاصه، اولین شخصیت کشور است و در پای تخت یا مسندشاه در طرف راست می‌نشیند (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۹۹).

شاردن، شیخ‌الاسلام را سومین شخصیت مذهبی و قضایی کشور می‌داند که داور همه دعاوی مدنی و کلیه اختلافاتی است که به نوعی با قوانین مدنی پیوستگی دارد (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۳۳۷). کمپفر در ارتباط با جایگاه منصب شیخ‌الاسلام و نسبت آن با صدر می‌نویسد:

پس از صدر، دو مقام مهم دینی دیگر هست که متصدیان آن از طرف صدر و البته فقط با تصویب شاه به کار، منصوب می‌شوند. این دو مقام عبارتند از شیخ‌الاسلام‌ها و قاضی‌ها. شیخ‌الاسلام در مورد مسائل دینی و همچنین دعاوی حقوق مدنی بر مبنای فقه حکم می‌دهد. قاضی یا شرع حاکم، درست است که از نظر درجه بعد از شیخ‌الاسلام قرار دارد، اما از نظر وظایف و تکالیف اداری در ردیف اوست. حکم این هر دو که تجدید نظربردار نیست به نحوی یکسان الزام‌آور است (کمپفر، ۱۳۶۰، ص ۱۲۴).

«تذکره الملوک» در توصیف وظایف و کارکردهای شیخ‌الاسلام می‌نویسد: «مشاریه در خانه خود به دعوای شرعی و امر به معروف و نهی از منکرات می‌رسید. هر طلاق شرعی را در حضور شیخ‌الاسلام می‌دادند و ضبط مال غایب و یتیم، اغلب با شیخ‌الاسلام بود و بعد از آن به قضات مرجوع شد» (میرزا سمعی، ۱۳۶۸، ص ۳). «دستورالملوک»، علاوه بر موارد فوق، می‌نویسد: «اسناد و قبالات مردم نیز به مهر او می‌رسید» (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۶۹).

در مجموع در ساختار نظام سیاسی حکومت صفویه، علما و به‌ویژه فقها، جایگاه مهمی داشتند و یکی از مهم‌ترین مقامات حکومتی بعد از شاه، متعلق به علما بود که

رسیدگی به امور شرعی مملکت؛ مثل مسائل حقوقی و قضایی و تعیین قضات سراسر کشور، مسائل مالی؛ مثل اوقاف و تعیین مسئولین اوقاف سراسر کشور، تعیین ائمه جمعه و رسیدگی و نظارت بر برخی از امور اجتماعی؛ مثل مسائل آموزشی و تحصیلی، رسیدگی به ایام، فقرا، سادات و ... و برخی امور سیاسی - اجتماعی؛ مثل امر به معروف و نهی از منکر و ... از جمله وظایف و اختیارات سیاسی - اجتماعی علما و فقهای شیعه بود. البته این نکته، قابل ذکر است که از لحاظ ساختار نظام سیاسی، مناصب حکومتی علما تحت نظر شاه بود و افراد آن مستقیم یا غیر مستقیم توسط شاه، تعیین می‌شدند؛ هرچند از لحاظ نظری، حضور علما در مناصب حکومتی در دوره صفویه بر اساس نیابت و ولایت آنها از جانب ائمه، تبیین می‌شد و بنا بر گزارش جهانگردان خارجی در دوره‌های اخیر حکومت صفوی، این مسأله، باور عمومی ایرانیان به حساب می‌آمد و تبدیل به یکی از عناصر اصلی فرهنگ سیاسی ایرانیان شد؛ چنانکه کمپفر در ارتباط با نگاه مردم به جایگاه فقها و مجتهدین در حاکمیت می‌نویسد:

شگفت آنکه متألّهین و عالمین به کتاب نیز در اعتقاد به مجتهد با مردم ساده‌دل شریکند و می‌پندارند که طبق آیین خداوند، پیشوایی روحانی مردم و قیادت مسلمین به عهده مجتهد گذاشته شده است؛ در حالی که فرمانروا، تنها وظیفه دارد به حفظ و اجرای نظرات وی همت گمارد. بر حسب آنچه گفته شد مجتهد نسبت به جنگ و صلح نیز تصمیم می‌گیرد؛ بدون صلاحدید وی هیچ کار مهمی که در زمینه حکومت بر مؤمنین باشد، صورت نمی‌پذیرد (کمپفر، ۱۳۶۰، ص ۱۲۷).

بنا بر اعتقاد کمپفر، پیروی و تبعیت مردم از مجتهد تا حدی است که شاه، صلاح خود نمی‌داند به یکی از اصول غیر قابل تخطی دین، تجاوز کند و یا در کار مملکت‌داری به کاری دست بزند که مجتهد، ناگزیر باشد آن را خلاف دیانت اعلام کند (همان، ص ۱۲۸). بعد از سقوط صفویه، در دوره افشاریه به دلیل روحیه استبدادی و سیاست‌های توسعه‌طلبانه «نادرشاه» و به تبع آن سیاست نزدیک‌شدن به عثمانی، عناصر خاص فرهنگی - سیاسی شیعه و جایگاه علمای شیعه در حکومت او تضعیف شد؛ اما در دوره زندیه

با توجه به عقاید «کریم‌خان» و اقدامات او عناصر فرهنگی - سیاسی شیعه مجدداً تا حدود زیادی احیاء شد و جایگاه سیاسی - اجتماعی علمای شیعه مجدداً بالا رفت.

ب) اعمال ولایت فقه‌های مستقل از حکومت با رویکرد تعاملی

سیاست‌های مذهبی شاهان قاجار با توجه به عناصر فرهنگی شیعه، شبیه سیاست‌های دوران زندیه است؛ چنانکه «آقامحمدخان» قاجار در زمان تاجگذاری خود، شمشیر به کمر بست و گفت: «به مذهب شیعه پای بند هستم». به دلیل تثبیت فرهنگ سیاسی شیعه در میان مردم ایران و تمایلات شیعی و مذهبی شاهان این سلسله، نوع رفتار آنها در تقابل با این فرهنگ نمی‌باشد؛ هرچند در طول دوران حاکمیت قاجارها با نفوذ برخی از افراد خاص در ساختار سیاسی حاکم، این سیاست، تغییراتی داشته است. در این دوره با غلبه کامل اصولیون بر اخباریون، فعال‌تر شدن حوزه‌های علمیه و نقش علمای شیعه در مسائل سیاسی و اجتماعی، نفوذ و محبوبیت علما در بین مردم شدت یافت و بسیاری از امور سیاسی - اجتماعی، تحت نظارت و ولایت آنها انجام می‌شد. یکی از نویسندگان در ارتباط با افزایش قدرت سیاسی روحانیت در این دوره می‌نویسد:

قدرت و نفوذ و اعتباری که روحانیون در دوره صفوی به دست آورده بودند با حکومت افشاریه و زندیه، رو به کاهش نهاد، اما در دوره قاجار به جهت تمایلات شیعی و مذهبی شاهان این سلسله و جنگ‌های ایران و روس، روحانیون شیعه، مجدداً قدرت یافتند و روز به روز بر اعتبار کار آنان افزوده شد و عملاً به قدرت سیاسی، دست یافتند که تا آن زمان بی‌سابقه بود (آجودانی، ۱۳۸۳، ص ۹۸).

یکی دیگر از نویسندگان، معتقد است که در این دوره، امور حقوقی مثل معاملات، اجرای عقد و نکاح، تقسیم ارث، اخذ حق امام 7 و خمس و ... تحت نظارت و در محضر علما انجام می‌شد و حل گرفتاریها و مشکلات با استعلام و استفتاء از ایشان میسر بود (ملک‌زاده، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳۵۹) و حتی می‌توان گفت اکثر تحولات مهم سیاسی و اجتماعی با هدایت و رهبری آنها انجام می‌شد. مناصبی مثل قضاوت، افتاء،

دریافت خمس و ... در حقیقت، همان مناصب فقیه است که جزئی از اختیارات فقیه به‌عنوان نایب عام امام زمان (عج) است و مراجعه مردم به علما در این موارد نیز به همین دلیل و ناشی از همین اعتقاد بود.

تفاوت دوران قاجار با دوران صفویه در بحث نقش علما در مسائل سیاسی - اجتماعی در این نکته است که بر خلاف دوره صفویه که علمای بزرگی مثل محقق کرکی، علامه مجلسی، شیخ بهایی و ... رسماً در دربار، منصب حکومتی داشتند و این مناصب را مستقیم، ولو به ظاهر از شاه دریافت کرده بودند، در دوره قاجار، شاهد حضور رسمی علمای بزرگ شیعه در دربار و ساختار سیاسی حکومت نیستیم. در این دوره، مناصب حکومتی علما مثل شیخ الاسلام، صدر، قاضی، امام جمعه و ... وجود دارد؛ اما در کنار این مناصب رسمی حکومتی، مجتهدان بسیاری بودند که عموماً منصب رسمی حکومتی نداشتند، ولی از قدرت سیاسی - اجتماعی مناسبی برخوردار بودند. «اورسل» در این خصوص می‌نویسد:

در این زمان، جامعه روحانیت، تحت نفوذ و هدایت شخصیت‌هایی قرار دارد که به هیچ وجه، رسمیت آنچنانی ندارند، ولی به علت شهرت در تقوا و پرهیزگاری و اعلیتشان مورد احترام بیش از اندازه دیگران هستند. این شخصیت‌های روحانی که از نظر افکار عمومی، مقدس شناخته می‌شوند و به آنها مجتهد می‌گویند، از قدرت و نفوذ کم‌نظیری برخوردارند (اورسل، ۱۳۵۳، ص ۲۷۳-۲۷۲).

اعمال ولایت فقها در این دوره به‌طور مستقل از حکومت در دو قالب انجام شد:
۱. صدور فتوای جهاد بر مبنای ولایت فقیه، توسط فقهایی که هیچ منصب حکومتی نداشتند.

۲. اداره امور حقوقی و قضایی جامعه در قالب محاکم شرع بر مبنای ولایت فقیه.

۱. صدور فتوای جهاد بر مبنای ولایت فقیه

در دوره حاکمیت فتحعلی‌شاه، علما به‌رغم استقلال از حکومت، همکاری مناسبی با

فتحعلی شاه در دفع تجاوز روسها و بُعد نظامی استعمار غرب داشتند. در فتاوی علمای شیعه در باب جهاد با کفار روس که موجب استقبال شدید و فراوان مردم از حضور در جبهه جنگ با روس شد، به همین بحث ولایت فقها و نیابت آنها از امام زمان (عج) اشاره شده است و اساساً استقبال مردم از این فتاوا به همین دلیل بوده است. مؤلف «مآثر السلطانیة»، در ارتباط با فتاوی جهادیه علما به بحث نیابت علما از امام 7 اشاره کرده، می نویسد:

در رساله شیخ جعفر و آقا سیدعلی که رأس و رئیس مجتهدین بودند، صراحتاً تعیین نیابت امام 7 و وکالت فقهای ذوالعز و الاحترام در این مقام نگاشته و به دلایل واضح و براهین ساطعه، تصریح نموده که امروز محاربات با جماعت روسیه، جهاد است و هرچه به قانون شرع شریف، خراج حسابی از رعایا گرفته، صرف این راه شود، حلال است (مفتون دنبلی، ۱۳۵۱، ص ۱۴۵).
مرحوم کاشف الغطاء در اعطای اجازه به فتحعلی شاه، جهت استفاده از برخی اموال در امر جهاد، به بحث نیابت خود از امام 7 این گونه اشاره کرده است:

اگر من از اهل اجتهاد و از جمله قائلین به نیابت امام 7 باشم، ... فتحعلی شاه را، ادام الله ظلله علی رؤوس الانام، اذن دادم به گرفتن چیزی که تدبیر لشگر و رد اهل کفر و طغیان، موقوف بر آن است؛ از خراج اراضی مفتوحه به غلبه اسلام و آنچه در حکم آن است و زکات که متعلق است بر زر و سیم و گندم و جو و خرما و مویز و انعام ثلاثه (قائم مقام فراهانی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۱-۱۶۰).

تعبیر علما به گونه ای است که در امر حکومت و سیاست، خود را برتر از شاه می دانند و شاه باید مطیع آنها و شریعت باشد. مرحوم کاشف الغطاء در بخش دیگری از اعلامیه خود، در علت اجازه به فتحعلی شاه برای جهاد می نویسد:

به درستی سیاست جهاد و دفع اهل کفر و عناد، به فراهم آوردن لشگر و سپاه، مخصوص است به بزرگان بندگان از پیغمبران و ائمه امناء و کسی که قائم مقام ایشان است از علماء. به تحقیق، دستور دادیم پس از حصول موانع برای

ظهور ما و امکان‌نیافتن قیام ما و قیام علما به این امور، برای پادشاه این زمان و یگانه این دوران بنده ما که معترف است به بندگی ما و سالک است در دفع دشمنان ما به طریقه شریعت... از فراهم کردن لشکر و سپاه برای شکستن شوکت اهل سرکش و انکار... (همان، ص ۱۶۴).

چنانکه در متن فوق می‌بینیم کاشف‌الغطاء، فتح‌علی‌شاه را بنده و مطیع خود می‌خواند و ما اعتراضی از فتح‌علی‌شاه در این رابطه نمی‌بینیم. قائم‌مقام پس از نقل مضامین فتاوی کاشف‌الغطاء و آقا سیدعلی اصفهانی می‌نویسد: «بنا بر اجازت این دو نایب امام 7 و صریح فتاوی علمای اعلام، ظاهر است که جهاد به‌متابعت پادشاه زمان که مقصود از آن حفظ بیضه اسلام و مال و عرض و جان و بلاد مسلمین باشد، مقاتله فی سبیل الله است» (ابوالحسنی، ۱۴۰۰ق، ص ۹۸).

بنابراین، در این مقطع و واقعه مهم تاریخی آنچه مردم را به صحنه یک اقدام سیاسی و اجتماعی می‌کشاند فتاوی علمای شیعه به‌عنوان نواب عام امام زمان (عج) است که از جانب ایشان در جهت فوق، دارای نیابت و ولایت هستند و اعتقاد نظری و تبعیت عملی مردم از همین باب از این علمای بزرگوار است و سلاطین نیز با نوع رفتاری که با علما دارند، به‌طور غیر مستقیم اذعان دارند که این‌گونه ولایت را پذیرفته‌اند. این نکته، قابل ذکر است که در این جنگ‌ها، به‌رغم موفقیت‌های اولیه، ناشی از شور و شوق مردم و حضور گسترده در جهاد، ضعف حکومت و فرماندهان و خیانت بیگانگان، باعث شکست ایران در این جنگ‌ها شد و به تعبیر دیگر، علما وظیفه خود را در صدور فتوا و حمایت از حکومت برای حفظ ثغور و ناموس مسلمین انجام دادند، ولی این حکام بودند که کفایت بهره‌گیری لازم و کافی از این فتاوا را نداشتند. لذا شکست در این جنگ‌ها، نه‌تنها چیزی از ارزش و اهمیت عملکرد علمای شیعه کم نمی‌کند، بلکه به اعتقاد تاریخ‌نگاران معاصر اگر ایجاد انگیزه‌های مذهبی و ملی با این فتاوا، خاصه در مرحله نخست جنگ‌ها نبود، یقیناً جنگ‌های هر دو مرحله، بسی زودتر به شکست سپاه عباس میرزا منتهی می‌شد (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۷، ص ۶۶). در مجموع فقهای شیعه در راستای دفع تهاجم نظامی غرب بر اساس ولایت فقیه و نیابت عامه

فقها از امام زمان (عج)، فتاوی‌های جهادیه صادر کردند و در حد وسع خودشان در دفع این تهاجم کوشیدند. مشابه فتاوی‌های جهادیه در جنگ‌های ایران و روس را در مقاطع دیگر تاریخی از جمله دفع تجاوز انگلیسی‌ها به جنوب ایران و منطقه بوشهر نیز شاهد هستیم (رجبی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۲۲-۱۹۱).

۲. اداره امور حقوقی و قضایی بر مبنای ولایت فقیه

در این دوره، مجتهدان، امور دادگستری و قضا را در حیطه و حوزه مسئولیت خود می‌پنداشتند؛ هرچند برخی از آنها به لحاظ احتیاط و پرهیزگاری از پذیرش مسئولیت در این زمینه پرهیز می‌کردند، اما بسیاری از آنها مسائل مختلف حقوقی؛ مثل ثبت اسناد و املاک، ازدواج و طلاق، اجرای حدود شرعی بر مجرمان، رسیدگی به دعاوی و رفع مرافعات و اختلافات را رسیدگی می‌کردند و در این موارد، حکم صادر می‌کردند و رأی آنها مقبول مردم و حتی حکومت بود؛ به گونه‌ای که دولت، مجری احکام قضایی علما و مجتهدین بود. بر همین اساس، شیخ فضل‌الله می‌گوید: «منصب دولت و اجزای آن از عدلیه و نظمی و سایر حکام، فقط اجرای احکام صادره از مجتهدین عدول می‌باشد» (رضوانی، ۱۳۶۲، ص ۶۹). جایگاه مجتهدین به گونه‌ای بود که بر شیخ الاسلام‌های منصوب حکومت نیز برتری داشتند و لذا چنانچه مرافعه و نزاعی میان شیخ الاسلام و افراد دیگر به قوع می‌پیوست، این مجتهد برجسته آن شهر بود که موضوع را مورد بررسی قرار داده و حکم لازم را صادر می‌کرد (طیبی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۹). عموم این مجتهدان، منصوب شاه و حکومت نبودند؛ هرچند آنها مخالفتی هم با این اقدامات مجتهدین ابراز نمی‌کردند و بلکه در مواردی خودشان برخی مسائل و پرونده‌ها را به آنها ارجاع می‌دادند یا از آنها درخواست پذیرش مسئولیت قضایی در حوزه یا شهر خاصی داشتند. استقلال این مجتهدین از حکومت باعث شده بود که شیخ الاسلام‌های دوره قاجار؛ گرچه به‌عنوان منصوب‌شدگان حکومت، مقرری قابل توجهی دریافت می‌کردند، لکن به منظور حفظ جایگاه مردمی حتی‌الامکان در ظاهر و عمل، سعی بر حفظ استقلال خود از حکومت داشتند (اورسل، ۱۳۵۳، ص ۳۶۲). در

بعد دادرسی از توده‌های ستمدیده هم آنان در مواردی، میان حاکمیت و مردم به‌عنوان واسطه، عمل می‌کردند تا آنجا که شکایت به شاه از طریق یک مجتهد و یا توسل به او غالباً مؤثر واقع می‌شد (طیبی، ۱۳۸۸، ص ۲۶۵). گاه مجتهدی با مشاهده نارضایتی همگانی، مستقل از حکومت یا با همیاری و پشتیبانی مردمی، حاکمی ستمگر را از اریکه قدرت پایین آورده و از شهر اخراج می‌کردند. منبع و مرجع اصلی صدور حکم و انجام این امور حقوقی و قضایی قرآن، سنت و فقه شیعه بود. «لرد کرزن» درباره مبانی قضاوت در محاکم شرعیه می‌نویسد:

اساس قدرت و اختیار در زمینه شرعی یا قانون مذهبی کلام پیغمبر ۹ به وسیله آیات قرآن و عقاید دوازده امام ... و همچنین اجتهادات علمای برجسته روحانی است. اثر عقاید ائمه درباره رویه قضایی ملی به همان اندازه است که آرای حقوقی در قانون عادی مردم بوده است (کرزن، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۵۸۸).

از آنجا که در سیستم قضایی و دادرسی ایران از زمان صفویه تا دوره قاجار، دو محکمه عرف و شرع وجود داشت، طبیعتاً در دوره‌های مختلف، تعارضاتی نیز بین این دو محکمه وجود داشته است. در دوره ناصرالدین‌شاه، اقداماتی جهت تغییر در سیستم و روند امور قضایی انجام شد که گاهی محدودیت‌هایی را برای محاکم شرع ایجاد می‌کرد، اما مجموعه این اقدامات در وارد کردن خدشه اساسی بر محاکم شرع، مؤثر نبود. برخی مقامات محاکم شرع، حتی الامکان تبعیت از دستورالعمل‌های مقامات عرفی را صحیح نمی‌پنداشتند، لذا همچنان چالش میان محاکم شرع و عرف، وجود داشت (طیبی، ۱۳۸۸، ص ۲۷۴). در دوره قاجار در این نوع تعارضات بین محاکم شرع و عرف یا بین مجتهدان و حکام محلی و حتی دربار و شخص شاه، جایگاه، اعلامیت و نفوذ مجتهدان و مقامات محاکم شرع و نیز اقتدار و تمایلات و طبع شاه و یا حکام ولایات در فراز و نشیب این روابط تأثیرگذار بوده است. لرد کرزن در این‌باره می‌نویسد: «دادگاه‌های شرعی در دوره‌های مختلف، دچار تغییر و تبدیل شده‌اند و دلیل آن هم در هر مورد، طبع و اخلاق و تمایلات سلطان بوده است» (کرزن، ۱۳۷۳، ص ۵۸۹).

البته جایگاه سیاسی - اجتماعی برخی از مقامات محاکم شرع از جمله مجتهدان و بزرگان از علما که مستقل از حکومت هم بودند، به حدی بود که کمتر بین آنها و محاکم عرف یا حکام محلی، تعارضی پیش می‌آمد و اگر تعارضی بود در حد حاکمان ایالات و یا شخص شاه و افراد درجه اول دربار بود که از نمونه‌های آن می‌توان به درگیرها و تعارضات بین آیه‌الله سیدمحمدباقر شفتی با محمدشاه قاجار و یا آقاجفی اصفهانی با ظل‌السلطان؛ حاکم اصفهان یا شخص ناصرالدین شاه اشاره نمود. البته در بسیاری از این تعارضات به رغم وجود برخی بی‌مهریها و برخوردهای دربار مثل احضار به تهران یا تبعید، باز هم علما با کمال بی‌اعتنایی با حکومت مقابله می‌نمودند و مطلقیت حاکم را زیر سؤال می‌بردند و حاکمیت هم توان غلبه بر آنها را نداشت (سپهر، ۱۳۶۸، ص ۴۷).

نوع برخورد علما با حکام و حتی شاهان وقت، خود بیانگر این جایگاه و اقتدار مستقل آنهاست. چنانکه گذشت، مرحوم کاشف‌الغطاء در ارتباط با فتحعلی شاه می‌گوید: «پادشاه این زمان و یگانه این دوران بنده ما که معترف است به بندگی ما و سالک است در دفع دشمنان ما به طریقه شریعت» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۴). شیخ فضل‌الله نوری در ردّ پیام تهدیدآمیز «عین‌الدوله»؛ حاکم تهران در ارتباط با اتمام تحصن مسجد جامع تهران می‌گوید: «کسی که حیات و ممتش زیر قلم ماست چگونه جرأت می‌کند چنین جملاتی را به زبان بیاورد. به او بگو ما از تو واهمه‌ای نداریم و عن‌قریب تکلیف را روشن می‌کنیم» (فخرایی، ۱۳۵۶، ص ۶۸).

ج) اعمال ولایت فقهای مستقل از حکومت با رویکرد تقابلی

۱. تشکیل حکومت‌های محلی بر مبنای ولایت فقیه

جایگاه استقلالی علما باعث شده بود که علمای بزرگ و مجتهدین عظام در مناطق مختلف کشور به رتق و فتق امور حقوقی و قضایی می‌پرداختند و در مواردی که نفوذ و قدرت بیشتری داشتند، حتی اعمال قدرت آنها در حد تأسیس یک حکومت محلی بود. افرادی مثل مرحوم سیدمحمدباقر شفتی در اصفهان، آیه‌الله سیدعبدالحسین لاری در لارستان و آیه‌الله آقاجفی اصفهانی در اصفهان نمونه‌هایی از این مجتهدین بودند که به

نوعی در منطقه محل سکونت خود از جایگاه و قدرت حکومتی برخوردار بودند و تا حد زیادی اعمال ولایت می‌نمودند. به همین دلیل هم در این دوره، شاهد طرح بحث‌های تفصیلی و جدی و تدوین رساله‌های فقهی در مورد ولایت فقیه هستیم که مباحث مرحوم نراقی و صاحب جواهر و آقاجانی اصفهانی که بر بداهت و حتی اجماع فقها بر ولایت فقیه تصریح می‌کنند از نمونه‌های بارز آنهاست. یکی از علما که به نوعی، حکومت تشکیل داده بود، مرحوم شفتی است که از پر قدرت‌ترین و با نفوذترین مجتهدین دوره قاجار بود. یکی از نویسندگان معاصر در مورد این نوع فضای حکومتی علما و قدرت مرحوم شفتی در دوره قاجار می‌نویسد:

گسترش نفوذ روحانیون در این دوره و داعیه‌شان در مورد حکومت، صرفاً به دنیای نظر محدود نمی‌ماند؛ یعنی فقط این نبود که در مباحثات نظری مربوط به حکومت، تحت عنوان نیابت، خود را وارث حکومت در معنای کشورداری بدانند. اگر ملا احمد نراقی در مقام نظر، نظریه ولایت فقیه را تدوین می‌کرد، سید شفتی در مقام عمل، در اصفهان داعیه حکومت در سر می‌پروراند و عملاً به چنان اقتداری دست یافته بود که قدرت دولت و حکومت، فرع قدرت او بود (آجودانی، ۱۳۸۳، ص ۹۹).

«حامد الگار» نیز در مورد قدرت حکومتی سید شفتی می‌نویسد: «قدرت قضایی، اقتصادی و سیاسی اش - از قدرت حکومت دنیوی بیشتر بود و حکومت دنیوی، وظایف خود را در واقع با رضایت او انجام می‌داد و در رقبه اطاعت او بود» (الگار، ۱۳۶۹، ص ۸۴).

شدت درگیری سید شفتی با شاهان قاجاری به قدری است که حتی یکبار محمدشاه قاجار، مجبور می‌شود با لشگرکشی به اصفهان، نزد سید شفتی قدرت‌نمایی کند (ره‌دار، ۱۳۹۰، ص ۳۲۲).

مرحوم سید عبدالحسین لاری نیز از جمله علمایی است که در دوره قاجاریه در منطقه لارستان، نوعی حکومت اسلامی را بنیاد نهاد. مردم نیز چون پیشاهنگی مرحوم سید را در مبارزه با ظلم و استبداد قاجاریه دیدند، با خشنودی، مخارجی را که حکومت

مستقل اسلامی وی لازم داشت، تأمین کردند. مرحوم لاری، حتی تمبر پستی به نام حکومت به چاپ رسانده بود که بر روی آن نوشته بود: «پست ملت اسلام» (هدایت، ۱۳۷۵، ص ۲۵۵). ایشان در منطقه خود به اقامه نماز جمعه پرداخته و افرادی را در بسیاری از شهرها به عنوان امام جمعه، منصوب کرد. مرحوم لاری برای اقدامات سیاسی خود به تشکیل نیروی نظامی و کارخانه اسلحه‌سازی دست زد (رنجبر، ۱۳۸۲، ص ۱۹۳). وی پیروان خویش را به فراگیری تعلیمات نظامی، ترغیب و تشویق کرد و آنها را وادار نمود تا هرچه سریع‌تر آموزش نظامی ببینند و تجهیزات نظامی فراهم آورند. با این اقدامات، کادر و نیروی مجهز و آماده‌ای به وجود آوردند که در تاریخ از این افراد با عنوان «تفنگ‌چیان سید لاری» یاد می‌شود و در موارد متعددی این نیروها با استبداد داخلی و استعمار خارجی مقابله کرده‌اند. در برخی از اسناد تاریخی، تعداد این نیروها در حد پنج‌هزار نفر ذکر شده است (وثوقی، ۱۳۸۶، ص ۱۵). در مجموع، می‌توان گفت بر خلاف دوره صفویه که مداخلات علما در امور حکومتی؛ مثل امور حقوقی، قضایی، اوقاف و ... بر اساس احکامی بود که از طرف حکومت و شاه برای آنها صادر شده بود و علما از لحاظ ساختاری به نوعی منصوب شاه و ذیل حکومت بودند، در دوره قاجاریه قدرت سیاسی علما و مداخلات آنها در امور حکومتی به‌طور مستقل از حکومت و در عرض حکومت، افزایش پیدا کرد. «عباس اقبال» در این باره می‌نویسد:

علمای امامیه دوره قاجاریه بر اثر تشویقی که از ایشان می‌شد و شهرتی که در نتیجه تألیفات و علم و فضل و کثرت شاگردان و مقلدین پیدا کردند، به تدریج چنان نفوذ یافتند که پایه قدرت خود را برابر یا بالاتر از قدرت سلاطین و اولیای امور گذاشتند و به نام ترویج احکام و دین و اجرای حدود و نیابت از امام غایب [عج] در بسیاری از موارد، سلاطین و حکام را مطیع اوامر و احکام خود کردند (اقبال آشتیانی، ۱۳۲۸، ص ۳۰).

افزایش قدرت سیاسی علما در این دوره به‌گونه‌ای است که برخی نویسندگان معتقدند در شهرهای بزرگ، حاکمان واقعی، مجتهدان بودند (آجودانی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۱).

۲. مقابله با اقدامات خودسرانه حکومت در پذیرش استعمار اقتصادی بر مبنای حکم حکومتی و ولایی

در دوران قاجار؛ به‌ویژه پس از جنگ‌های ایران و روس، از طریق برخی از مقامات سیاسی دربار که به عضویت لژهای فراماسونری درآمدی بودند، نفوذ بیگانگان در دربار و ساختار سیاسی حاکم، زیاد شد و بسیاری از رجال سیاسی درجه یک؛ مثل صدر اعظم‌ها یا سفرای ایران در کشورهای اروپایی یا «انگلو فیل» بودند یا «روسوفیل». این مسأله به اضافه فقدان صنایع اقتصادی و رفاهی جدید و مدرن و فقدان نظامهای اقتصادی، اجتماعی، اداری و آموزشی جدید و مدرن در کشور، زمینه‌های نفوذ اقتصادی بیگانگان در کشور و انعقاد قراردادهای استعماری را فراهم کرد. علما به دلیل اینکه این نوع قراردادها را عاملی برای از بین بردن منابع کشور اسلامی - که متعلق به عامه مسلمین است - و زمینه‌ساز سلطه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کفار بر مسلمین می‌دیدند با آن برخورد می‌کردند. در نامه حاج ملاعلی کنی در ارتباط با قرارداد «رویترا» به این نکته اشاره شده است. ایشان منابع و منافع را که قرار بود بر اساس این قرارداد در اختیار رویترا انگلیسی قرار گیرد (املاک و اراضی، بهره‌مندی از معادن، جنگل‌ها و رودخانه‌ها و ...) و موجب نفوذ انگلیس در کشور شود با نحوه نفوذ کمپانی شرقی در هند مقایسه کرده و خطر سلطه و نفوذ بیگانه را گوشزد می‌کند:

کمپانی هند، تمام هند به آن وسعت و مکنّت را به خریداری و تملک یک جریب زمین مخصوص سکونت خود، بُرد. کمپانی معاصر ما با تصرف آن همه اراضی متعلقه به راه‌آهن، استحقاق انتفاع جمیع معادن و رودخانه‌ها و اراضی، با حق به کار واداشتن جمیع کارکنان از رعایا، چگونه ایران را نبرد و چرا نبرد؟ ...چه اطمینان داریم که در طول یک‌ساعت پر نکند اطراف ما را از رجال و توپ و تفنگ و غافل گیر نشویم؟ (رجبی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۴۳-۲۴۲).

در این‌گونه موارد، علما با دربار و دولت درگیر می‌شدند و دربار را مجبور به اصلاح رفتار خود می‌کردند. در اعتراض ملاعلی کنی به ناصرالدین شاه در مورد همین قرارداد، ایشان با تندی خطاب به شاه تصریح می‌کند که دولت اساساً حق تصرفات

مذکور در قرارداد را ندارد: «دولت را چه تسلط است بر املاک و اشجار و آب و اراضی رعایا که حتماً بفروشند؟ گمان ندارم در شرع خود، بلکه سایر ادیان این قسم اجبارها شده باشد» (همان، ص ۲۴۲).

با این نامه، پس از مدتی قرارداد، ملغی و میرزا حسین خان سپهسالار که صدر اعظم ناصرالدین شاه و از عاملان اصلی انعقاد این قرارداد بود از صدارت عزل شد. این فرمان‌پذیری ناصرالدین شاه از بزرگانی چون ملاعلی کنی به دلیل جایگاه مستقل و ولایی ایشان در میان مردم بود. سفیر آمریکا در زمان ناصرالدین شاه با اشاره به اینکه ملاعلی کنی، مرجع تقلید و عالی‌ترین مقام قضایی ایران است، در مورد نفوذ وی در میان مردم می‌نویسد: یک اشاره از طرف او کافی است که شاه را از تخت سلطنت به زیر آورد و هر فرمان و دستوری که درباره خارجی‌ان و غیر مسلمانان ایران صادر کند فوراً از طرف مردم، اجرا می‌گردد... هیچ کار اجتماعی و مهمی در ایران، بدون جلب نظر و صلاح‌دید حاج ملاعلی کنی انجام نخواهد شد (بنجامین، ۱۳۶۹، ص ۳۳۲).

این نفوذ و اقتدار حاج ملاعلی کنی در میان مردم را علتی جز اعتقاد آنها به ولایت و نیابت او از جانب پیامبر و ائمه : نیست؛ چنانکه در تاریخ نقل شده که در مراسم تشییع جنازه باشکوه مرحوم حاج ملاعلی کنی، مردم این چنین نوحه سر می‌دادند و بر سینه می‌زدند:

«رفتی ز دنیا ای نایب پیغمبر ما / شد جالی تو خالی در مسجد و منبر

کندیان را خاک عالم بر سر است / این عزای نایب پیغمبر 7 است».

مواردی از این نوع قراردادها هم به دلیل اصرار شاه بر عدم لغو قرارداد و توجیه کار انجام‌شده، منجر به شکل‌گیری جنبش‌های مردمی و درگیری‌های فراوان بین مردم و حکومت می‌شد که نمونه بارز آن نهضت تحریم تنباکو است که بعد از فراز و نشیب‌های بسیار و اعتراضات مختلف مردم، تجار، کشاورزان و علما، نهایتاً با حکم میرزای شیرازی، ناصرالدین شاه، مجبور به لغو امتیاز تنباکو شد. نحوه اعطای این حکم و پیامدها و آثار آن حاکی از نقش محوری «ولایت» در این جنبش بزرگ و عظیم علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی است. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این حکم به شکل گسترده و بی‌سابقه‌ای، مورد پذیرش اقشار مختلف مردم ایران قرار گرفت؛

به‌گونه‌ای که در کتب تاریخی نقل شده که در همان نصف روز اول، صدهزار نسخه از فتوای میرزا در تهران و دهات اطراف منتشر شد (اصفهانی کربلایی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۸). پرهیز همه اقشار مردم، حتی مشتی‌ها و لوطی‌ها که اهل مفاسدی مثل عرق‌خوردن بودند از استعمال تنباکو و شکستن چپق‌ها و ریختن چپق‌های شکسته در تختگاه اداره کمپانی و تعطیلی دکانهای قلیان‌سازی و هر نوع وسایل مربوط به دخانیات شاهدهی بر این ماجراست (همان، ص ۱۲۰-۱۱۸).

تبعیت مردم از حکم میرزا به دلیل اعتقاد آنها به ولایت او بر مردم از باب نیابت ایشان از امام زمان (عج) بود. در مقاله‌ای که یکی از علما در عدم مشروعیت قرارداد تنباکو، نوشته با اشاره به حدیث مقبوله عمر بن حنظله که امام صادق ۷ حکم فقیه جامع‌الشرائط را حکم خودشان می‌دانند، آمده است: «جناب حجة الاسلام آقا میرزا - دام ظلّه العالی - حجت امام [عصر] است بر خلق؛ نقض حکم ایشان، نقض حکم امام است و وسوسه در بودن حکم از جناب ایشان مثل وسوسه در قرآن است که آیا کلام خلق است یا فرمایش خالق» (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۴۹-۴۸).

مرحوم میرزای آشتیانی نیز که از علمای بزرگ این دوره در تهران است در ملاقات با نایب‌السلطنه که از صحت و صدور این حکم سؤال کرده بود، می‌گوید:

«این حکم از حضرت حجة الاسلام صادر شده و مخالفت این حکم، بالقطع و الیقین مخالفت با امام زمان - علیه الصلاة والسلام - است» (اصفهانی کربلایی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۱).

در جلسه‌ای که علمای تهران با نمایندگان دولت در ارتباط با حکم میرزا درباره تنباکو داشتند، وقتی به ایشان اعلام شد که ناصرالدین‌شاه گفته تغییر و تبدیل این قرارداد ممکن نیست، شما علما باید فکر دیگری پندارید. علما به حکومتی و ولایی بودن حکم میرزا و لزوم تبعیت همه مردم، حتی مجتهدین از حکم میرزا این‌گونه اشاره کرده‌اند:

غرض دولت از عقد این مجلس، هرگاه تدبیری برای برداشتن منع و متارکه دخانیات است، شما خود می‌دانید که در این منع، ما را از هیچ رو مدخلیتی نبوده و نیست. از جانب رفیع‌الجوانب حضرت حجة الاسلام که نایب الامام و حکم جنابشان درباره مجتهد و مقلد نافذ و واجب‌الاتباع است، در سرّ من رأی

حکمی به منع استعمال دخانیات به تفصیلی که می‌دانید شرف صدور یافته و...

ما نیز در این خصوص مثل آحاد مردم اطاعت نمودیم (همان، ص ۱۳۶).

«نیکی کدی»؛ مستشرق غربی معتقد است اعتقاد شیعه به این مسأله که «حکومت شرعی تا زمان رجعت امام دوازدهم توسط آن دسته از پیشوایان علما که صلاحیت تفسیر و تعبیر خواست‌های امام را دارند، قابل اجراست، در قرن نوزدهم آشکار شده بود» و «علما که خود از دخالت روزافزون کفار در امر تجارت و دولت خشمگین بودند و بیم آن داشتند که مبدا قدرتهای اروپایی بر همه شئون کشور حاکم گردند، نارضایی توده مردم را منعکس می‌نمودند» (کدی، ۱۳۵۸، ص ۱۴).

در مجموع در دوره قاجاریه، فقهای شیعه بر اساس جایگاه اجتماعی و سیاسی خود و استقلالی که از حکومت داشتند، با این نوع اقدامات دربار و حکومت که در خدمت استعمار و بر خلاف مصالح ملی بود، مقابله می‌کردند و در حد امکان، مانع سلطه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کفار بر جامعه اسلامی ایران می‌شدند.

د) تصویب اعمال ولایت فقهای متفوق بر سلطان در قانون اساسی

در دوران موسوم به «عصر مشروطه»، نهضت عدالتخانه با هدایت و رهبری علما و با هدف تقلیل و رفع ظلم وارده بر مردم - ناشی از حکومت سلطنتی مطلقه قاجار - از طریق تنظیم و تحدید اختیارات شاه و دوایر حکومتی بر اساس ضوابط شرعی و احکام دینی شکل گرفت. علما که در دوره قاجار در قالب تقابل با سلطان به اعمال ولایت فقیه پرداخته بودند و به صورت موردی یا محلی با حکومت و تصمیمات شاه مخالفت کرده بودند، در اواخر دوران قاجاریه به دلیل فراهم شدن شرایط اجتماعی و سیاسی به این نتیجه رسیدند که می‌توان کاری اساسی‌تر و بنیادی‌تر انجام داد و آن هم محدود کردن کلیه اختیارات سلطان به قانون برآمده از مجلس نمایندگان طبیعی اصناف مردم با نظارت فقهی علمای شیعه بود و این یعنی اعمال ولایت فقها بر اقدامات و اختیارات سلاطین به صورت رسمی و در قالب ساختار نظام سیاسی. محدود کردن اختیارات پادشاه تا حدی بود که «احتمال السلطنه» می‌نویسد: «آقای سید عبدالله بهبهانی ... مداخله پادشاه را حتی در اداره

امور داخلی دربار مجاز نمی دانست» (احتشام السلطنه، ۱۳۶۶، ص ۶۰۶-۶۰۵)؛ چنانکه شیخ فضل الله، سلطنت را قوه اجرایی احکام اسلام می دانند (ترکمان، ۱۳۶۲، ص ۱۱۰)؛ یعنی باید در هر زمینه ای حکم اسلام مشخص شود، سپس سلطان، مسؤول اجرای همان حکم است؛ یعنی در زمان غیبت، سلطان مجری احکام اسلامی صادره توسط فقیه است؛ زیرا تعیین احکام اسلامی در زمان غیبت بر عهده فقها و دین شناسان است. بنابراین، فقیه و دین شناس از باب آگاهی بر احکام شرعی، بر سلطان تفوق دارد و سلطان فقط مجری است و لا غیر. تفاوت این مرحله با مراحل قبلی در همین نکته است که در مراحل قبلی، علما به طور غیر رسمی و غیر ساختاری و به صورت موردی با برخی از رفتارها و اقدامات حکومت؛ اعم از شخص شاه یا درباریان و یا حکام محلی برخورد می کردند و مانع انجام برخی امور می شدند، اما در این مرحله قرار بود که اولاً به طور کلی، اختیارات شاه و درباریان محدود و تنظیم شود و ثانیاً دخالت علما به طور رسمی و در قالب نظام سیاسی جدید باشد. در نهضت عدالتخانه که بعدها به نهضت مشروطه، مشهور شد با فراز و نشیب های فراوانی که در روند مبارزات مردم و فرآیند تشکیل مجلس و تدوین قانون اساسی و متمم آن داشت، نهایتاً بر مبنای قانون تدوین شده، مقرر شد که نمایندگان مردم بر اساس ضوابط تعیین شده به مجلس راه پیدا کرده و در مجلس برای دوایر حکومتی قانون بنویسند و این قانون نیز بر اساس اصل دوم متمم قانون اساسی، زمانی رسمیت پیدا می کند که هیأتی از مجتهدین، عدم مغایرت آن را با قانون شرع و احکام الهیه، تأیید نمایند. مباحث مرحوم نائینی در «تنبیه الامه»، حاکی از این است که بحث نظارت فقها بر مجلس بر اساس ولایت فقه است. ایشان در کتاب خود با اشاره به ثبوت نیابت عامه فقها در عصر غیبت و در فرض عدم ثبوت آن، قطعیت ولایت آنها در امور حسبیه را مطرح می کنند و یکی از مصادیق آن را حفظ و نظم ممالک اسلامی می دانند. سپس به سلطنت جائره اشاره کرده و معتقدند در صورتی که رفع ید از سلطنت جائره و غاصبه ممکن نباشد، محدود کردن تصرفات آن از طریق هیئت نظارت کننده فقها واجب است. این نوع سلطنت جائره محدود شده را نوع دوم سلطنت جائر نامیده و عنوان سلطنت مشروطه را برای آن می پذیرند و تصرفات این نحوه ثانیه از سلطنت را با اذن فقها بر اساس ولایتی که

آنها دارند، مشروع می‌دانند:

تصرفات نحوه ثانیه، همان تصرفات ولایتیه است که ولایت در آنها چنانچه بیان نمودیم برای اهلش شرعاً ثابت و با عدم اهلیت متصدی... با صدور اذن عمن له ولایة الاذن، لباس مشروعیت هم تواند پوشید و از اغتصاب و ظلم به مقام امامت و ولایت هم به وسیله اذن مذکور خارج تواند شد (نائینی، ۱۳۲۸ق، ص ۷۷-۷۶).
تأیید مشروعیت توسط آخوند خراسانی با تکیه بر تنفیذ قوانین مجلس توسط فقها، حاکی از ولایت فقها و لزوم اذن آنها برای اجرای قوانین است:

... بعد از تأمل کامل دیدیم مبانی و اصول صحیحه آن از شرع قویم اسلام، مأخوذ است و با رعایت تطبیق نظامنامه که راجع به شرعیات است بر قوانین شرعیّه و اشتغال هیأت مجلس شورای اسلامی بر عده‌ای از مجتهدین عظام برای تصحیح و تنفیذ رأی صادره، صحت و مشروعیت آن بی‌شبهه و اشکال... (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲، ص ۲۸۹).

همچنین حکم آخوند خراسانی و ملاعبده‌الله مازندرانی به فساد مسلک سیاسی تقی زاده و حکم به اخراج وی از مجلس به‌رغم اینکه او نماینده منتخب مردم بود (افشار، ۱۳۵۹، ص ۲۰۸ و ۲۰۷) نیز حاکی از پذیرش حق دخالت فقیه، فوق مراتب ظاهری قانونی است که تنها بر اساس اعتقاد به ولایت فقیه، قابل پذیرش است.^۱

البته آنچه که در قانون اساسی دوره مشروطه مبنی بر نظارت فقها بر قوانین مجلس تصویب شد، با کارشکنی‌های مشروطه‌خواهان سکولار، هیچ‌گاه عملی نشد. نهایتاً هم با حذف فیزیکی علمای شیعه؛ مثل شیخ فضل‌الله نوری، سیدعبدالله بهبهانی و فوت مشکوک آخوند خراسانی، فضا در دست سکولارها افتاد و نتیجه مشروطه، حکومت استبدادی وابسته رضاخان و تأسیس سلسله پهلوی شد. در دوره پهلوی به دلیل وابستگی بنیادین حکومت پهلوی به بیگانگان و خوی استبدادی و قلدرمآبانه رضاشاه و روحیه قدرت‌طلبی و زیاده‌خواهی پسرش محمدرضا، شاهد اقدامات دین‌ستیزانه فراوانی از سوی حکومت هستیم که عمدتاً در قالب تجدد و نوگرایی انجام شد و تا حد ممکن، دست فقها و علما را از مسائل سیاسی - اجتماعی کوتاه کرد. اما همین

اقدامات، منجر به اعتراضات مردم و شکل‌گیری نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی با شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی یا حکومت اسلامی شد که در نهایت این نهضت، پیروز و نظام سلطنتی برای همیشه ساقط گردید.

هـ) براندازی سلطنت و تأسیس نظام اسلامی با محوریت ولایت فقیه

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران با توجه به رأی مردم به نظام جمهوری اسلامی و تدوین قانون اساسی توسط نخبگان و خبرگان جامعه، اصل ولایت فقیه به‌عنوان رکن اصلی نظام در این قانون گنجانده شد. با توجه به ساختار سیاسی طرح‌شده در قانون اساسی، بر اساس اصل پنجم، در رأس ساختار سیاسی کشور، ولی فقیه عادل قرار دارد که ولایت امر را بر عهده دارد. بر همین اساس، طبق اصل ۷۲ و ۹۶، قوانین مجلس باید با نظارت فقهای شورای نگهبان (منتخب ولی فقیه) و عدم مغایرت با قوانین شرعی تصویب شود. همچنین بر اساس مبنای ولایت فقیه در ساختار سیاسی، طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی، تعیین رئیس قوه قضائیه و تنفیذ حکم رئیس قوه مجریه بر عهده رهبری است. با این تفصیل با تأسیس نظام جمهوری اسلامی، نظام سلطنتی و استبدادی در ایران ریشه‌کن شد و به‌جای آن، نظام مبتنی بر ولایت فقیه با تأکید بر فقه شیعه و با مقبولیت مردمی جایگزین گردید. لذا می‌توان گفت جامعه ایران از لحاظ نظام سیاسی در دوران جمهوری اسلامی به بالاترین میزان ممکن در اعطای اختیارات به ولی فقیه، جهت اعمال ولایت به‌عنوان نایب عام امام زمان (عج) رسیده است.

نتیجه‌گیری

از زمان شکل‌گیری حکومت شیعی صفویه، زمینه فعالیت سیاسی - اجتماعی علمای شیعه فراهم شد. در این دوره، فقها با بر عهده‌گرفتن مناصب حکومتی؛ مثل صدر و شیخ الاسلام، با استناد به ادله ولایت فقها و نیابت آنها از امام زمان (عج) به ظاهر از سلاطین زمان خود حکم می‌گرفتند و با اجرای احکام شرعی در برخی از امور حکومتی؛ مثل قضاوت، اوقاف، اجرای حدود، امر به معروف و نهی از منکر، نماز جمعه و ... ذیل قدرت ظاهری سلاطین صفوی به اعمال ولایت می‌پرداختند. در دوره قاجار با

افزایش جایگاه سیاسی - اجتماعی علمای شیعه، آنها با یک درجه رشد، از ذیل حکومت خارج شده و به‌طور مستقل از حکومت و البته با رویکرد تعاملی به اعمال ولایت در امور شرعی؛ مثل صدور حکم جهاد و تصدی امور حقوقی، قضایی و اوقاف پرداختند. در مرحله بعد با ارتقای جایگاه خود، به رویکرد تقابلی با سلاطین قاجار روی آورده و با این رویکرد به اعمال قدرت و ولایت پرداخته و با تشکیل حکومت‌های محلی فقها و برخوردارهای موردی با اقدامات سلاطین در قالب صدور حکم سلطانی و ولایی؛ مثل حکم تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی، مانع اجرای تصمیمات حکومتی سلاطین می‌شدند. در مرحله بعد، در اواخر دوره قاجار با یک درجه رشد بیشتر با رهبری نهضت عدالتخانه (موسوم به مشروطه) در پی تحدید اختیارات سلطان در قالب قانون اساسی و ذیل ولایت فقها برآمدند و توانستند این مطلب را به‌طور رسمی در قانون اساسی دوره مشروطه بگنجانند؛ اما اجرای این امر با حذف فیزیکی رهبران دینی مشروطه و ظهور حکومت استبدادی استعماری رضاخان و پسرش متوقف شد و نهایتاً با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی بر مبنای ولایت فقیه، بحث اعمال ولایت فقها به بالاترین درجه ممکن در عصر غیبت رسید. لذا می‌توان گفت بحث ولایت فقیه در مقام عمل در ایران معاصر با درجات و مراتبی در حد مقدور هر دوره، وجود داشته و این بحث در طول تاریخ با سیر تکاملی ذیل روبه‌رو بوده است:

۱. اعمال ولایت فقیه به ظاهر ذیل سلطنت صفوی؛
۲. اعمال ولایت فقیه مستقل از حکومت با رویکرد تعاملی (فتوای جهاد و صدور احکام حقوقی و قضایی)؛
۳. اعمال ولایت فقیه مستقل از حکومت با رویکرد تقابلی (حکومت‌های محلی فقیه و ممانعت از اجرای دستور شاه)؛
۴. تصویب اعمال ولایت فقیه متفوق بر سلطان در قانون (تحدید اختیارات شاه تحت نظارت فقیه در قانون)؛
۵. براندازی سلطنت و تشکیل نظام اسلامی بر مبنای ولایت فقیه.

یادداشت

۱. جهت اطلاع از بحث ولایت فقیه از نگاه آخوند خراسانی ر.ک: علیرضا جوادزاده، حاکمیت سیاسی فقیهان از دیدگاه آخوند خراسانی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۹۱.

منابع و مأخذ

۱. آجودانی، ماشاءالله، مشروطه ایرانی، تهران: نشر اختران، چ ۵، آذر ۱۳۸۳.
۲. ابوالحسنی (منذر)، علی، جهاد دفاعی و جنگ صلیبی ایران و روس تزاری، تهران: دارالحسین ۷، ۱۴۰۰ق.
۳. احتشام السلطنه، محمود، خاطرات احتشام السلطنه، به کوشش و تحشیه محمدمهدی موسوی، تهران: زوار، ۱۳۶۶.
۴. اصفهانی کربلایی، حسن، تاریخ دخانیه، به کوشش رسول جعفریان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
۵. افشار، ایرج، اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۵۹ش.
۶. افندی اصفهانی، عبدالله، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، به اهتمام محمود المرعشی، تحقیق احمد الحسینی، قم: خیام، ۱۴۰۱ق.
۷. اقبال آشتیانی، عباس، «حجة الاسلام حاج سیدمحمدباقر شفتی»، مندرج در مجله یادگار، سال پنجم، ش ۱۰، ۱۳۲۸.
۸. الگار، حامد، دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره قاجار)، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس، چ ۲، ۱۳۶۹.
۹. اورسل، ارنست، سفرنامه، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار، ۱۳۵۳.
۱۰. بنجامین، س. ج. و، ایران و ایرانیان (عصر ناصرالدین شاه)، ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران: جاویدان، ۱۳۶۹.
۱۱. ترکمان، محمد، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات، ... و روزنامه شهید فضل الله نوری، ج ۱، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲ش.
۱۲. جعفریان، رسول، صفویه از ظهور تا زوال، تهران: کانون اندیشه جوان، چ ۶، ۱۳۸۷.
۱۳. -----، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.

۱۴. جوادزاده، علیرضا، حاکمیت سیاسی فقیهان از دیدگاه آخوند خراسانی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۱.
۱۵. حلبی، ابوالصلاح، *الکافی فی الفقه*، تصحیح رضا استادی، اصفهان: انتشارات کتابخانه عمومی امیرالمؤمنین ۷، ۱۳۶۲.
۱۶. رجبی، محمدحسن، *مکتوبات و بیانات سیاسی و اجتماعی علمای شیعه دوره قاجار*، تهران: نشر نی، ۱۳۹۰.
۱۷. رضوانی، محمد، *قصص العلماء*، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامی، بی تا.
۱۸. رضوانی، هما، *لوايح شيخ فضل الله نوري*، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
۱۹. رنجبر، محسن، «سیری در زندگی، فعالیت‌ها و اندیشه سیاسی سیدعبدالحسین لاری»، مندرج در مجموعه مقالات آموزه ۳ - حیات و اندیشه سیاسی عالمان عصر مشروطه - ، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۲.
۲۰. رهدار، احمد، *غرب‌شناسی علمای شیعه*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۰.
۲۱. زرگری‌نژاد، غلامحسین (به کوشش)، *رسائل مشروطیت*، تهران: کویر، چ ۲، ۱۳۷۷.
۲۲. سپهر، عبدالحسین خان، *مرآة الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملک‌المورخین*، تصحیح، توضیح و مقدمه عبدالحسین نوایی، تهران: زرین، ۱۳۶۸.
۲۳. شاردن، ژان، *سفرنامه*، ترجمه اقبال یغمایی، تهران: توس، ۱۳۷۴.
۲۴. صفت‌گل، منصور، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی*، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۱.
۲۵. طیبی، سیدمحمد، *نظام قضایی و آیین دادرسی ایران - از افشاریه تا انقلاب مشروطه - کرمان*: دانشگاه شهید باهنر، ۱۳۸۸.
۲۶. فخرایی، ابراهیم، *گیلان در جنبش مشروطیت*، تهران: کتابهای جیبی، چ ۳، ۱۳۵۶.
۲۷. فلور، ویلم، *نظام قضایی عصر صفوی*، ترجمه حسن زندیه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۸.
۲۸. قائم‌مقام فراهانی، میرزاعیسی، *احکام الجهاد و اسباب الرشاد*، تصحیح و مقدمه تاریخی غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: بقیعه، ۱۳۸۰.
۲۹. کدی، نیکی آر، *تحریم تنباکو در ایران*، ترجمه شاهرخ قائم‌مقامی، تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۸.

۳۰. کرزن، جرج. ن، **ایران و قضیه ایران**، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۴، ۱۳۷۳.
۳۱. کمپفر، انگلبرت، **سفرنامه**، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی، چ ۲، آبان ۱۳۶۰.
۳۲. محقق اردبیلی، احمد، **مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشادالاذهان**، تصحیح و تعلیق مجتبی عراقی و ...، قم: انتشارات اسلامی؛ وابسته به جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۳۳. مفتون دنبلی، عبدالرزاق، **مآثر سلطانیه (تاریخ جنگهای ایران و روس)**، با مقدمه و فهرست‌ها به اهتمام غلامحسین صدری افشار، تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱.
۳۴. ملکزاده، مهدی، **تاریخ انقلاب مشروطه ایران**، ج ۱، تهران: علمی، ۱۳۷۳.
۳۵. میرزا رفیعا، **دستورالملوک**، به کوشش و تصحیح محمداسماعیل مارچینکوفسکی، ترجمه علی کردآبادی، با مقدمه منصور صفت‌گل، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۵.
۳۶. میرزا سمیعا، **تذکره‌الملوک**، با تعلیقات مینورسکی بر تذکره‌الملوک، ترجمه مسعود رجب‌نیا، با حواشی و فهارس و مقدمه و امعان نظر محمد دبیر سیاقی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
۳۷. نائینی، محمدحسین، **تنبیة‌الامة و تنزیة‌المللة**، تهران: بی‌نا، چ ۲، ۱۳۲۸ق.
۳۸. ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد، **تاریخ بیداری ایرانیان**، ج ۱، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: آگاه؛ نوین، ۱۳۶۲.
۳۹. نجفی، محمدحسن، **جواهرالکلام فی شرح شرائع‌الاسلام**، ج ۲۱، حقه و علق علیه و اشرف علی طبعه عباس القوچانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱م / ۱۳۶۰ش.
۴۰. وثوقی، محمدباقر، **سیری در زندگی، فعالیت‌ها و اندیشه سیاسی آیه‌الله حاج سیدعبدالحسین لاری**، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چ ۲، ۱۳۸۶.
۴۱. هدایت، مخیرالسلطنه، **خاطرات و خطرات**، تهران: زوار، چ ۵، ۱۳۷۵.